



وقرتینغات اسلام جوزہ علیقم
معاونت فرسلیج تیلیجی

خوش آمدید

لطفاً اندکی منتظر باشید.

مهربانترین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند رنگین کمان
خداوند بخشنده‌ی مهربان
خدایی که داده به ما جسم و جان
و آورده ما را به قلب جهان
خدایی که باشد بسی مهربان
به یاران خوب امام زمان
سلام می‌کنم با تمام توان
سلامی که گرم است، مانند نان

بچه‌ها سلام

سلااام!

سلام من مثل نان تازه، گرم بود. جواب شما باید مثل چای تازه، داغ باشه. دوباره می‌گم: سلام! سلام!

احسنت به شما. حالا درست شد. فقط سلام شما خیلی داغ بود باید صبر کنم خنک بشه بعد بخورم.




اول مهر بود. دانیال، پسر قصه ما، قرار بود بره کلاس سوم ابتدایی. با ذوق و شوق صبح زود بیدار شد. صبحانه ای خورد و لباس فرم مدرسه رو پوشید. پاشنه کفشش رو کشید و حرکت کرد. آن قدر به مدرسه علاقه داشت که از خونه تا مدرسه رو دوید.



نزدیک مدرسه که رسید، یک مرتبه سرجاش خشکش زد. دید در مدرسه بازه ولی جمعیت زیادی جلوی مدرسه ایستاده اند!

قدم‌ها رو آهسته تر برداشت. جلوتر رفت. دانش آموزان، همه کرده بودند. اول فکر کرد دعوا شده است. اما جلوتر که رفت، دید مش رحمت (بابا و خدمتکار مدرسه) با جاروی بلندش جلوی در رو گرفته، نمی‌گذارد بچه‌ها بروند داخل مدرسه. بچه‌ها هم کلافه شده بودند. برخی هم از کار مش رحمت تعجب کرده بودند و همش میخندیدند.

به نظر شما چرا مش رحمت، نمیذاشت بچه‌ها وارد مدرسه بشوند؟
برای اینکه مدرسه خراب بود؟ مدرسه تمیز نشده بود؟ شهرداری مدرسه رو بسته بود؟
مدیر به او دستور داده بود؟ نه!



دانیال رفت جلو و قاطی دانش آموزان شد. از رفقاش پرسید چی شده؟ هر کسی چیزی می گفت: یکی گفت: هیچی، مش رحمت قاطی کرده. دیگری گفت: من که نفهمیدم حرف مش رحمت چیه! یکی گفت: میگه بچه ها نباید برن تو. دانیال از پاسخ بچه ها سر در نیورد که بالاخره موضوع چیه!

یهو یکی از بچه ها با صدای بلند گفت: آقای مدیر اومد. همه بچه ها برگشتند و پشت سرشون رو نگاه کردند. آقای مدیر ماشینش رو در جای مناسبی پارک کرد و به سمت مدرسه قدم برداشت. مدیر با دیدن اجتماع بچه ها، چشماشو تیز کرد که ببینه چه خبره.

تعجب آقای مدیر تبدیل شد به خنده. سر «مش رحمت» رو گرفت توی دستش و پیشونی پیرمرد رو بوسید و گفت: ای من فدای معرفت شما بشم مش رحمت. مش رحمت گفت: آقای مدیر. من دلم برای شما و این مدرسه بی زبون می سوزه. من دلم برای این بچه ها می سوزه. من نزدیک ۱۷ ساله که توی این مدرسه دارم خدمت می کنم. موهامو اینجا سفید کردم. هر سال نزدیک ۴۰۰ تا دانش آموز میان اینجا و درس میخونن. اول سال، همشون میان که درس بخونن. اما آخر سال که می شود، از هر ۱۰ نفر یک نفر درس خون واقعی هست. یعنی از ۴۰۰ نفر امسال، فقط نزدیک ۴۰ نفر واقعا درس میخونن. خب چرا ما از همون اول اونایی که درس میخونن رو جدا نکنیم. هر کسی قول میده درس بخونه، بره تو. بقیه که نمیخوان درس بخونن، برن خونشون بخوابن. تلویزیون ببینن. برن بیرون بازی کنن. چه فایده این همه هزینه برای اینها می کنید. اینها پول بیت المال. اینها مسئولیت داره. فردا این بچه ها باید جواب این میز و معلم ها رو بدن. اگر درس نمیخونن، کتاب و

کیف و دفتر و لباس مدرسه شون رو بدن به اونایی که میخوان درس بخونن، ولی پول

ندارن! دانیال به فکر فرو رفته بود. ولی مدیر لبخندش بیشتر میشد. مدیر گفت: خدا اموات شما رو رحمت کنه مش رحمت! چقدر شما با صفایی. حرف دل ما رو زدی. ولی راهش این نیست. اجازه بده بچه ها بیان تو، من برای شما و بچه ها توضیح میدم.

مش رحمت گفت: ایندفعه رو فقط به خاطر گل روی شما. امروز برن سر کلاساشون ولی فردا صبح نمیزارم. جلوی اونایی که درس نمیخونن رو می گیرم. مش رحمت جاروش انگار سدّ بزرگی شکسته شده و آب از پشت سد فوران می کنه، بچه ها به داخل حیاط مدرسه دویدند.



زنگ صف زده شد. بچه‌ها توی صف کلاس خودشان ایستادند. مدیر میکروفون رو برداشت. مش رحمت رو صدا کرد بیاد کنار خودش. ولی مش رحمت از دست بچه‌های سال‌های گذشته که درس نخونده بودند، ناراحت بود، به خاطر همین نیومد و گوشه حیاط با جاروی خودش ایستاد.

گوش کنید.



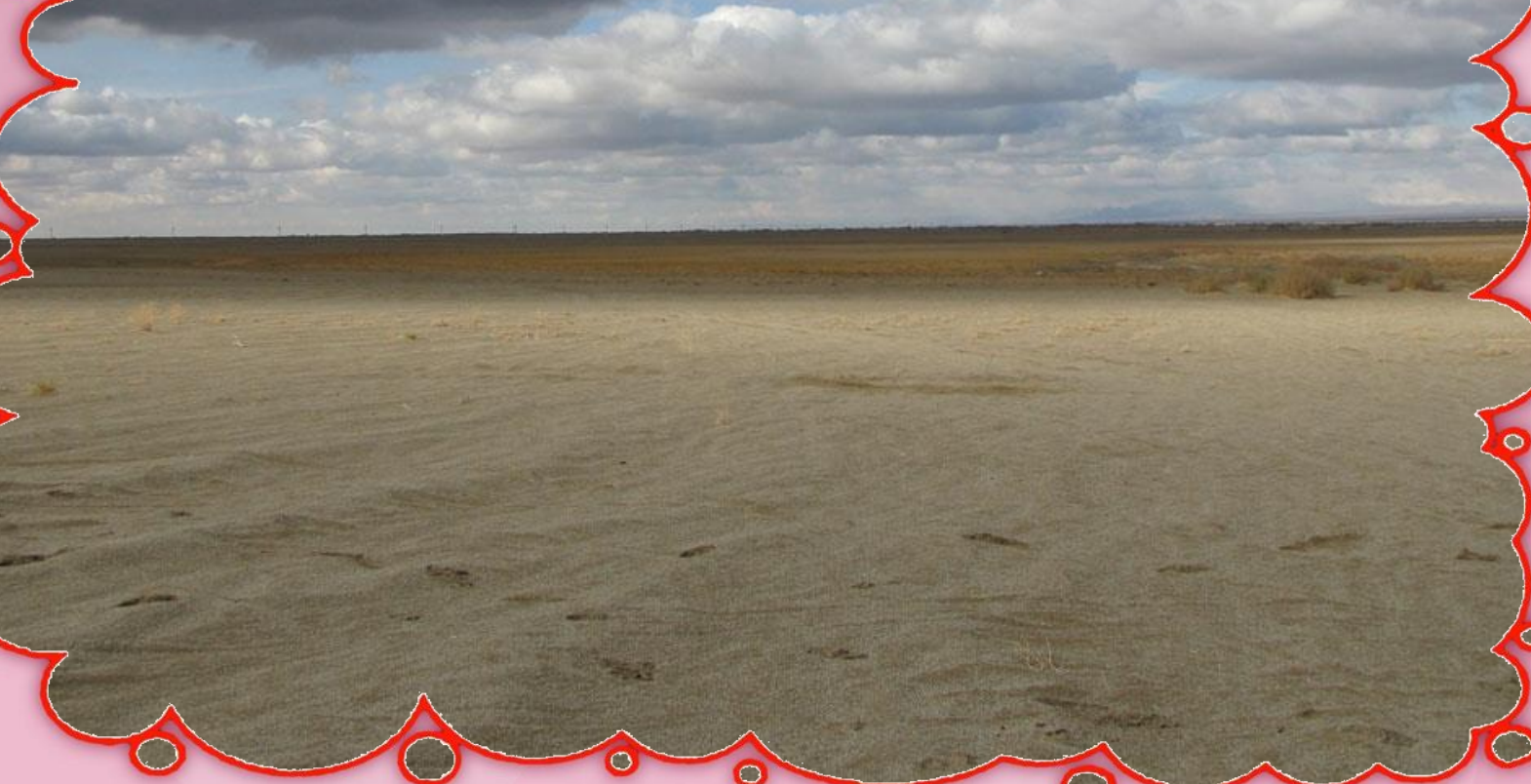
ادامه داستان را

مدیر گفت: بچه‌ها به مدرسه مهربانی خوش آمدید. امروز من از مش رحمت درس بزرگی یاد گرفتم. امیدوارم شما هم متوجه حرف مش رحمت شده باشید. اما نکته‌ای می‌خوام بگم که همه شما باید به اون دقت کنید. برای اینکه منظورم رو بگم از دو تا از بچه‌ها می‌خوام بیان اینجا تا به صورت عملی به شما نشون بدم. دو تا از بچه‌ها رفتن بالای سکو. برای اینکه من هم حرف مدیر رو خوب توضیح بدم، از اینجا به بعد نقش مدیر رو بازی می‌کنم.

مدیر یه لیوان آب پر خواست با دو تا لیوان خالی. لیوان پر رو خودش برداشت و لیوان های خالی رو داد به دست دو دانش آموز و گفت:
من نصف آب رو توی این لیوان و نصف دیگه رو توی اون لیوان می ریزم. لیوان اول رو بیار جلو. خب حالا نصف آب لیوانم رو می ریزم توی این لیوان. خواست رو جمع کن که بیرون نریزه. دستم رو میبرم بالاتر تا کمی سخت تر بشه. احسنت به شما. خوب بود.
حالا نوبت نفر دوم شده. نصف دیگه آب این لیوان رو می ریزم توی لیوان شما. اما شما باید لیوانت رو کمی کج کنی. طوری که تقریبا لیوان شما خوابیده بشه. یا اینکه لیوانت رو سرو ته کن. فرقی نمی کنه. خب. حالا ببینیم چی می شود؟ ای بابا. این لیوان که هیچی پر نشد و همش ریخت زمین!



بچه‌ها دیدید وقتی بارون میاد، بارون به باغ و به کویر،
به همه جا می‌باره. اما هر زمینی گل و گیاه نمیده.



بله، همینطور. علم و دانش در مدرسه هم مثل باران هست. در مدرسه مثل فصل بهار باز می‌شود. امکانات مدرسه برای همه مشترک هست. همه بچه‌ها می‌توانند از مدرسه استفاده کنند. امکاناتی مثل:

تخته، ماژیک یا گچ، صندلی، کلاس، برق و روشنایی، گرمایش و سرمایش، معلم‌ها، ناظم‌ها، خدمتکارها، کتاب‌های درسی، لباس فرم، امکانات تفریحی و ورزشی و اردویی. زمین مدرسه، حیاط مدرسه، سرویس بهداشتی و خیلی چیزهای دیگر. همه اینها برای همه دانش‌آموزان به صورت مشترک هست. کسی نمی‌آید بگه اگر کسی درس بخوند، از اینها استفاده کنه، و اگر درس نخوند، استفاده نکنه. معلوم نیست که چه کسی درس می‌خواند و چه کسی درس نمی‌خواند. اصلاً مدرسه رو درست می‌کنند و درش رو به روی همه باز می‌کنند. تا همه بیایند و معلوم بشه که چه کسانی درس می‌خوانند و چه کسانی درس نمی‌خوانند.

حرفای مدیر تموم شد و دانیال داشت به سال جدید فکر می‌کرد. دانیال با خودش تصمیم گرفت که در مدرسه، بهترین و بیشترین درس رو بخونه.

حالا من اسم یک سری زمین ها و سرزمین ها رو میارم اگر باران در اونها تاثیر مثبت داره و داخل اینها گل و گیاه در میاد، بگید؛ «سبزه و گل میاره» اگر اثری نداشت بگید «اما اثر نداره».

«بارون به آسفالت میاره، اما اثر نداره.»

«بارون به صحرا میاره.» «اما اثر نداره.»

«بارون به باغ میاره» «سبزه و گل میاره»

«بارون به جنگل میاره» «سبزه و گل میاره»

«به شوره زار میاره» «اما اثر نداره.»

«بارون به دیوار میاره.» «اما اثر نداره.»

«به چمنزار میاره» «سبزه و گل میاره»

«به لجنزار میاره.» «اما اثر نداره.»



حالا یک مسابقه برگزار می‌کنم. بینم چه کسانی برنده می‌شوند. من روی تخته شش تا ابر می‌کشم. که همشون در حال باریدن هستند. شش تا سوال می‌پرسم که پاسخ هر سوال یک کلمه است و هر کلمه داخل یک ابر نوشته خواهد شد.

آماده‌اید؟ بله

بها

خوشحال

شر

نوح

دشنام

هامان

۱. بهشت را به ... دهند نه به بهانه. این کلمه به معنای ارزش است.
۲. حس و حال کسانی که وارد بهشت می‌شوند.
۳. مومن همیشه از آن به خدا پناه می‌برد.
۴. پیامبری که کشتی آن نجات دهنده بود.
۵. یکی از گناهان زبان که فرمودند اگر انجام دهی بوی بهشت به مشامت نمی‌رسد.
۶. یار فرعون که در ظلم و بدی او را یاری می‌کرد.

هامان

دشنام

نوح

شیطان

خوشحال

بها

شما باید با حروف اول و آخر کلمه‌ها، دو کلمه به دست بیاورید که رمز نقاشی ماست.

راهنمایی: «یکیش سخته یکیش آسونه» **بخشنده**

راهنمایی: بخشنده فارسیه، اون کلمه قرآنیه. یعنی فارسی نیست. اسم یک سوره

قرآن هم هست. اسم خدا هم هست. **الرحمن**





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الرَّحْمَنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿٢﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿٣﴾

الرحمن یعنی خدای بخشنده. دو چیز بخشیده:
خلقت (آفرینش)

هدایت (راهنمایی)

خدا هم خلقت کرده یعنی آفریده و هم هدایت کرده، یعنی راهنمایی کرده. خدای
رحمن، هم انسان‌ها رو آفرید و هم قرآن را به آنها یاد داد.

پیامبر چند عمو داشت. یکی در راه پیامبر و دفاع از دین اسلام شهید می‌شود. و دیگری ثروت و قدرتش رو در راه دشمنی با پیامبر خرج می‌کند. این دو چه کسانی بودند؟

حمزه عموی پیامبر (که از هدایت قرآن بهره برده بود)
ابولهب عموی پیامبر (که با هدایت قرآن مقابله کرده بود)

در حالی که خدا به هر دوی اونها، خلقت و هدایت داده بود. الرحمن یعنی بخشنده. خداوند به همه انسانها خیلی چیزها رو بخشیده و فرقی بین خوب و بد نداشت. یعنی خدا در بخشندگی در رحمت رو به روی همه باز کرده.



حمزہ

ابولہب

چشم و گوش	←	چشم و گوش
آب و غذا	←	آب و غذا
دست و پا	←	دست و پا
پدر و مادر	←	پدر و مادر
زندگی	←	زندگی
روز و شب	←	روز و شب
آفتاب و باران	←	آفتاب و باران
عقل و فکر	←	عقل و فکر
کتاب آسمانی	←	کتاب آسمانی
پیامبر (انسان پاک)	←	پیامبر (انسان پاک)

خدا ہم برای حمزہ و ہم برای ابولہب ہدایت فرستادہ بود. اما آن دو نفر، با رحمت و ہدایت خدا، متفاوت برخورد کردند: یکی پذیرفت و دیگری نپذیرفت. تا جایی کہ یک سورہ دربارہ نفرین خدا بر ابولہب نازل شد. ”

روزی حمزۀ بن عبدالمطلب،
ابولهب را در حال ریختن
کثافات و آشغال بر در خانه
پیامبر دید. حمزه رفت و
مقداری از آن را برداشت و بر
سر خود ابولهب ریخت. از آن
پس این آزار ابولهب کمتر شد.



مسابقه

وسط باران چی میشه؟ خیس میشه؟

ر

یه قطعه‌ای از رایانه است که پایتخت ایتالیا هم هست؟

رم

زخم که نقطه‌هایش رو برداری

رحم

به معنای مهربان است؟

رحیم

رحیم؛ خدا در صفت بعدی سوره حمد

رحیم به معنای مهربانی است. یعنی خدا نسبت به همه بخشنده است ولی فقط نسبت به برخی، مهربان است. این مهربانی یعنی رساندن مومنان به عاقبت خودشان. یعنی دادن کارنامه عمل. یعنی وارد کردن در بهشت.



نمایش کارنامه و دانش آموزان



مهربانی ویژه، در آخر سال،
برای هر کسی نیست.



خدای رحمان خدای رحمان
خدای رحمان خدای رحمان

خدای رحمان خدای رحمان
خدای رحمان خدای رحمان
بارانده باران اندر بهاران
خدای رحمان خدای رحمان

تابانده بر جان خورشید تابان
خدای رحمان خدای رحمان
گسترده دامان برف زمستان
خدای رحمان خدای رحمان
داد عقل و وجدان هدیه به انسان
خدای رحمان خدای رحمان

بر این و بر آن بخشیده قرآن
خدای رحمان خدای رحمان

رحمت به انسان کرده فراوان
خدای رحمان خدای رحمان



خدايَا! خُداي رحمان، ما را پر سفره رحمت
خودت مهمان كُردی، به ما كمك كن
شكر گزارت باشيم و به رحمت ابدی خودت
يعنی بهشت پُرين، وارد شويم. آمين





معاونت فرهنگی و تبلیغی ، گروه تأمین منابع
قم، چهار راه شهدا، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۱۶۰
www.balagh.ir-tabligh@dte.ir

پایان

معصومه
سلام الله علیها

خاتمه